بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 8 بهمن 1396.

یکی از دوستان دیروز بعد از درس این اشکال را مطرح کرد که شما چرا احقّ را به معنای می گوییم اصرار دارید حتما افعل تفضیل باشد نه احقّ به معنای وصفی هست که در آن ملاحظه غیر شده است. نسبت به غیر ملاحظه شده است حالا این نسبت به غیر گاهی اوقات به اعتبار تفضیل است گاهی اوقات به اعتبار تفضیل نیست. در افعل تفضیل گفته اند تفضیل خوابیده است نه تفضیل نخوابیده است. نسبت و مقایسه خوابیده است. یک شیئی را با شیء دیگر وقتی مقایسه کنند این افعل هست و آنهایی هم که گفته اند اینجا مراد افعل به معنای فاعل هست صرفا نمی خواهند بگویند به معنای فاعل است بلکه می خواهند بگویند که فاعلی که در آن ملاحظه یک شیء دیگر شده است. فاعل را گاهی اوقات ما فقط ملاحظه می کنیم یک موقعی چیز دیگری را هم ملاحظه می کنیم. افعل به این معنا است. حالامن در تکمیل صحبت این دوست ما یک نکته ای را عرض کنم آن اشخاصی که گفته اند اینجا افعل به معنای فاعل هست یک اشکالی در مورد اینکه افعل به معنای فاعل باشد در خیلی از موارد هست این است که افعل به معنای فاعل باشد

افعل بعضی مواردی که معنای فاعل گرفته شده است بعدش من وجود دارد. این من که اینجا وجود دارد متناسب هست که این افعل افعل تفضیلی باشد. مثلا اولوا الارحام بعضهم الی ببعضٍ فی کتاب الله من المهاجرین بنا بر این که من المهاجرین متعلّق به افعل باشد بنابراین آن من را چه کار می کنید؟ پاسخ این مطلب این است که من گاهی اوقات به معنای ملاحظه و نسبت هست. انت منّی منزله هارون من موسی یعنی تو در مقایسه من به منزله هارون هستی در مقایسه حضرت موسی. این من به معنای مقایسه و نسبت و اینها هم به کار رفته است. بنابراین من که در افعل تفضیل هست ما می توانیم به معنای مطلق مقایسه بگیریم بعضی وقت ها معنای تفضیلی دارد بعضی وقت ها ندارد. واقعش این است که ما آن چیزی که در ترجمه افعل در فارسی خودمان ملاحظه می کنیم به معنای افعل تفضیلی معنا می کنیم ولو مثالی که دیروز می زدم که تابستان گرم تر از زمستان است السیف احرّ من الشتاء. السیف احرّ من الشتاء را ما ترجمه فارسی اش را این می کنیم که تابستان از زمستان گرمتر است. نه این که تابستان در مقایسه با زمستان گرم است. آن چیزی که ما می فهمیم این طوری است و بین این دو جمله ای که تابستان در مقایسه با زمستان گرم است. با تابستان از زمستان گرمتر است دو مفهوم مختلف ما حس می کنیم. که بخواهیم بگوییم نسبت هست و اینها چیزی نیست که ما از این جملات بفهمیم. یک نکته هم عرض کنم گاهی اوقات بعضی ها اصرار دارند که معانی مختلفی که گفته شده است به یک معنای جامعی به یک نحوی از انحاء برگردانند. معانی مختلف واژه ها را سعی می کنند که یک جامع گیری کنند. معناهای مختلف باب مفاعله را به یک جامعی برگردانند معناهای مختلف باب نمی دانم تفعیل را به یک معنای جامع برگردانند و اینها باید این جور جامع گیری ها با ذوق ادبی انسان جور در بیاید. این جور نیست که اصل این است که واژه ها یک معنا بیشتر نداشته باشد و اینها. باید چیزی باشد که با ذوق ادبی جور در بیاید و ما در این جور موارد به معنای نسبت نمی فهمیم. به معنای نسبت فهمیده نمی شود این بر خلاف چیزی هست که ما درک می کنیم. این یک نکته.

نکته دیگری که اینجا می خواهم عرض کنم این است که در مورد افعل در فارسی ما یک صفت برتر داریم یک صفت برترین داریم. یک موقعی می گوییم سزاوارتر. یک موقعی می گوییم سزاوارترین. صفت برتر و صفت برترین. آیا این احقّ بردهنّ صفت برتر است یا صفت برترین است؟ در صفت برتر خب یک من را باید داشته باشد ولو مقدرا. می گوییم زید بهتر است. بهتر است از عمرو. یک مفضّل علیه ای باید داشته باشد. اما در مورد صفت برترین مفضّل علیه لفظی لازم نیست. ما می گوییم بهترین انسان ها، بهترین انسان ها دیگر از ندارد. البته روح صفت برترین هم یک مفضّل علیه معنوی دارد برترین انسان ها یعنی انسانی که از غیر او برتر است. صفت برترین را می توانیم به یک معنا به صفت برتری که مفضّل علیه جمیع من عدی باشد. می توانیم برگردانیم ولی از جهت لفظی در صفت برتر من وجود دارد مذکورا آو مقدرا. در صفت برترین من وجود ندارد. صفت برترین در عربی گاهی اوقات جایی هست که به اضافه به کار می بریم. افضل الاعمال اضمحها. این صفت برترین است. ولی جایی که اضافه نشود. جایی که اگر من وجود داشته باشد خب صفت برتر است. جایی که من نداشته باشد اگر من را مقدّر بگیریم می شود صفت برتر. مثل الله اکبر بنا بر این که الله اکبر من ان یوثق مثلا بگیریم. یا الله اکبر من کلّ شیءٍ مثلا بگیریم. ولی اگر نه من را مقدّر نگیریم، می تواند صفت برترین باشد. همین الله اکبر می تواند معنایش این باشد که خدا بزرگترین است نه بزرگتر است.

سؤال:

پاسخ: می شود در تقدیر نگرفت این چیزی ندارد. این که حتما باید این را صفت برتر بگیریم و من را مقدّر بگیریم ظاهرا وجه قابل توجهی نیست که حتما باید آن را چیز بگیریم و بنابراین من فکر می کنم که ممکن است که ما بعولتهنّ احقّ بردهنّ را صفت برترین بگیریم حتما لازم نیست که یک مفضّل علیه مقدّری اینجا بیگریم. یعنی نسبت به رد این زنان و بازگرداندنشان به ازدواج، ذی حق ترین بعوله هستند. فکر می کنم احق را بتوانیم به این معنا بگیریم. این که بخواهیم حتما این جا را صفت برتر بگیریم شاید وجهی نداشته باشد. اگر این باشد که صفت برترین باشد این که دالّ بر این است که بالفعل بعوله حق رجوع دارد کأنّه کسی که بالاترین حق را دارد در مورد رجوع این بعوله هستند که شاید روشن باشد

سؤال:

پاسخ: نه یعنی یک سؤالی اینجا مطرح بود بعضی از دوستان می کردند آن این است که اگر هیچ کسی حقّ رجوع نداشته باشد هیچ کدام از اینها حق رجوع نداشته باشند ولی یکی از شوهر ها حق رجوع تشریعی و امثال اینها نداشته باشند ولی شوهر ها نسبت به زن ها آن حقی که فرض کنید ببینید آن حق فی الجمله ای که ما تصویر می کردیم در مورد شوهر ها بیشتر از زن ها باشد این کلمه احق را ما بتوانیم به کار ببریم. بنباراین از این ما نمی توانیم استفاده کنیم که در مورد شوهر ها ذی حق بودن علی وجه الاطلاق را بشود به کار برد.

سؤال:

پاسخ: نه برترین اگر باشد در واقع می خواهیم بگییم کسی که سزاوارترین شخص هست به رجوع این آقا هست.

سؤال:

پاسخ: ولو به هر حال باید اصل این که این در مقام بیان این است که ذی حق هست شوهر ها این را باید به هر حال با یک نوع که در مقام این است که اینها حق دارند برای رجوع و امثال اینها به آنها استفاده کرد و الا بخواهیم با تبدیل به صفت برترین رفع کنیم شاید مشکل حل نشود. خب این بحث تمام.

آیه بعدی در مورد این آیه صحبت می کنیم.

الطَّلاَقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ

خب در مورد الطلاق مرحوم شیخ طوسی از زجّاج نقل کرده است که اینجا یک حذف و تقدیری وجود دارد الطلاق الذی یملک فیه الرجل الرجعه مرّتان.طلاق این چنین. ظاهرا نیازی به تقدیر نیست می توانیم الف لام را الف لام عهد بگیریم اشاره به آیه قبل طلاقی که بعولتهنّ در آن احقّ بردهنّ فی ذلک هستند. بنابر این که بعولتهنّ را ناظر به کل آیه اگر بعولتهن ّرا ناظر به آن و لا یحلّ لهنّ ان یکتمن ما خلق الله فی ارحامهنّ بگیریم خب نه ولی اگر بعولتهنّ ناظر به کلّ آیات قبل بگیریم، می تواند ناظر به الف لامش الف لام عهد باشد یعنی همان مفادی که با تقدیر آقایان به آن رسیده اند این را با الف لام عهد هم می شود افاده کرد. علی أیّ تقدیر این خیلی مهم نیست در این که الطلاق مرّتان مراد طلاقی هست که مرد در آن حقّ رجوع دارد آن تقریبا بحثی نیست.

سؤال:

پاسخ: بعولتهنّ احقّ بردهنّ فی ذلک یعنی بعوله می توانند رجوع کنند. بعوله مطلّقات دیگر. و المطلّقات یتربصن بانفسهن بعد می گوید بعوله مطلقات احق بردهنّ. عرض کردم یک موقعی آن هنّ را به حاملات شما بر می گردانید آن نه. اگر هنّ را برگردانید به مطلقات می گوید که بعوله مطلّقات در این ایّام تربّص احقّ بردهنّ است. این الطلاق اشاره به آن طلاقی هست که در آیات قبل حکمش بیان شده است و در ایّام عده مرد حقّ رجوع دارد. خب علی أیّ تقدیر هر جور از جهت ادبی ما الطلاق مرتان را بخواهیم معنا کنیم خب در این بحثی نیست که الطلاق مرّتان ناظر به طلاقی هست که مرد در ان حقّ رجوع دارد. بعد فامساک بمعروف أو تسریح باحسان. در مورد این که این مراد از تسریح باحسان چیست مرحوم شیخ طوسی در تبیان فرموده اند دو معنا شده است در مورد تسریح

تسریح باحسان یعنی این که بگذارد عده تمام شود تا زن از عدّه خارج شود. فرموده است که این معنای دوم معنایی هست و هو المروی عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیه السلام. این عبارت شیخ طوسی هست در تبیان. حالا من یک توضیحی در مورد این دو احتمال عرض کنم کلمه «ف» که در آیات وارد شده است «ف» می خواهد تفضیل احکام یک شیء را بدهد. مثلا می گوییم

الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَ لاَ فُسُوقَ وَ لاَ جِدَالَ فِي الْحَجِّ

حج در یک شهر های مشخصی هست در یک ماه های مشخصی باید انجام شود کسی که در این باب ها حج را قصد می کند و نیت می کند احکامش این فلا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الاسلام. «ف» تفریع احکام یک شیء به نحو تفصیلی بر اصل آن شیئی که قبلا به آن اشاره کردیم. در آیات قرآن خیلی وقت ها به این معنا «ف» به کار رفته است. گاهی اوقات «ف»، «ف» تفریع زمانی است. ترتّب زمانی دارد. بگوییم فالطلاق مرّتان عرض کنم خدمت شما که معنایش «فم ای که بعدا هست فامساک بالمعروف این هست که دو بار حق طلاق مرد دارد. بعد از دوبار یا آن چیزی که بعد از دو بار هست یا امساکٍ بمعروف هست یا طلاق سوم یعنی طلاقی که حالا آن طلاق معنایش این شد طلاقی که مرد در آن حق رجوع دارد دو مرتبه است. بعد از این دو مرتبه ای که این طلاق حق رجوع دارد پس از این دو مرتبه، مرد مخیّر است بین اینکه امساک بمعروف کند یعنی با زنش به خوبی زندگی کند و گرد طلاق نگردد یا تسریح باحسان یا زنش را طلاق دهد که دیگر تمام. یعنی طلاقی که دیگر در ان رجوع نیست. طلاق باعن طلاقی که هیچگونه رجوعی در ان وجود ندارد. یک موقعی این طوری معنا می کنیم. یک موقعی الطّلاق مرّتان را می خواهد توضیح دهد که طلاقی که رجوع هست در آن مالکیّت رجوع هست دو بار است. فامساکٌ بمعروف أو تسریح باحسان یک نوع تفضیل همان تفصیل این دو بار طلاقی هست که در آن حق رجوع دارد. می خواهد بگوید که این حق رجوعش به چه نحو است. می گوید حق رجوع دارد یعنی می تواند در ایّام عدّه رجوع کند می تواند نه رها کند ایّام عده رجوع نکند که با رجوع نکردن زن را رها کند. یعنی دو شقّ تخییری که مرد در مورد طلاق رجعت دار دارد را می خواهد بیان کند. یک شق آن این است که در ایام عده رجوع کند و یک شق آن این است که در ایام عده رجوع نکند رهایش کند برود. که تسریح باحسان به این معنا در واقع این است که آن تا کردن تکوینی ای که مرد با عدم رجوعش محققش می کند. یعنی کاری کند که علقه زوجیت کامل از بین برود. به این که به عدم رجوع در ایام عده. و هر دو این معانی با فاء تفریع جور در می آید. یعنی هر دو معنایی که مفسرین کرده اند جور در می آید یعنی باید ببینیم که از جهت روایات چگونه است. در تبیان آن معنای که تسریح باحسان را طلاق ثالث گرفته است از پیغمبر نقل کرده است. می گوید زنی آمد خدمت پیغمبر سؤال کرد که الطلاق مرّتان فعین الطلاق الثالث؟ حضرت فرمود أو تسریح باحسان این طلاق ثالث هست. روایات ما به این معنا روایات چندی و ارد شده است. من فرصت نکردم یک تتبع کامل کنم این است که مرحوم شیخ طوسی معنای دوم را می گوید هو المروی عن ابی جعفر و ابی عبد الله علیه السلام من پیدا نکردم عجالتا حالا یک مقداری تتبعم را بهتر بکنم ایشان می گوید که معنای دوم از امام باقر و امام صادق

در حالی که روایات امام باقر و امام صادق معنای اول هست هر دو اش. حالا من روایت هایش را می خوانم هر دو اش معنای اول من عجالتا روایتی پیدا نکردم غیر از امام باقر و امام صادق از سایر ائمه هم روایاتی که نقل شده است تا آن جایی که من دیدم در مورد طلاق ثالث هست. البته این حالا بعد عرض می کنم واژه هایی شبیه تسریحٌ باحسان در آیات دیگری از قرآن هم وارد شده است ولی آن چیزی که دقیقا تفسیر الطلاق مرّتان باشد تا آن جایی که در تتبّع ناقص من انجام شده است طلاق سوم گرفته شده است. حالا این یک مقداری فرصت کنم این بحث را کلمات مفسرین را با دقت بیشتری ببینم و ببینم روایات و اینها را. عرض کنم خدمت شما اگر چیز خاصی بود عرض می کنم. در مورد آیاتی که شبیه آیات تسریح هست و واژه تسریح در آن به کار رفته است چهار آیه هست که می تواند در معنا کردن این آیه مؤثر باشد. این ایات را ملاحظه فرمایید بعدا برای تفسیر آیه به آنها مراجعه می کنیم. یکی همین آیه ما هست الطلاق مرّتان فامساک بمعروف أو تسریح باحسان. بقره 229. آیاتی که در آن واژه تسریح به کار برده شده است. یکی دیگر دو ایه بعد

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لاَ تُمْسِكُوهُنَّ ضِرَاراً لِتَعْتَدُوا

سوره بقره آیه 231. دو آیه دیگر هم در سوره احزاب وارد شده است. یکی احزاب آیه 28

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً

یکی هم احزاب آیه 49

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا فَمَتِّعُوهُنَّ وَ سَرِّحُوهُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً

این هم احزاب آیه 49. حالا اینها را ملاحظه فرمایید در موردشان صحبت می کنیم. به نظر می رسد که حالا اجمالش را عرض می کنم بعد تفصیلش بعدا. کلمه تسریح یعنی رها کردنی که دیگر بازگشت نمی خواهد شخص بکند. رهایی بی بازگشت. این رهایی بی بازگشت گاهی اوقات به اعتبار این است که طلاقی زن را می دهد که طلاق باعن است. مثل طلاق قبل از دخول. خب این طلاق بی بازگشت است. یا طلاق به ملاحظه این که در عدّه هم رجوع نکرده است. طلاق به شرط عدم مراجعه در عده که آن رها کردن بی بازگشت است. این هم تسریح هست. یا طلاق سوم. طلاق سوم هم طلاق بی بازگشت هست. تسریح به معنای و به نظرم آن آیه شریفه سوره احزاب

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحاً جَمِيلاً

هم اشاره به همین است. می گوید ای زنان اگر شما نمی خواهید با من زندگی کنید و حیات دنیا و زینت دنیا می خواهید و به زندگی زاهدانه پیامبر راضی نیستید بیایید من متعه به شما می دهم آن تمتیع که حالا در بحث خودش یک هدیه ای که مرد به زن می دهد موقع طلاق که متعه یا تمتیع به آن می گویند این تمتیع را من انجام دهم و شما را رها کنم که بروید که رفته باشید. یعنی از اول اسرّحکنّ سراحا جمیلا یعنی دیگر بروید و برنگردید. اگر شما نمی خواهید با من زندگی کنید بروید که رفته باشید. فکر می کنم که مراد این باشد. آن که

سؤال:

پاسخ: متعه غیر از مهریه است. مورد بحث است که این متعه واجب است یا مستحب است خودش در بحث چیزها بحث هایی داریم در مورد متعه استحباب و چیزهای دیگرش را حالا نمی خواهم وارد آن بحث شوم. غرضم این جهت است این که من تصور می کنم تسریح به معنای رها کردن بی بازگشت است. این رها کردن گاهی رها کردن تشریعی است گاهی اوقات رها کردن تکوینی است. رها کردن تشریعی مثل همان طلاقی که رجعت ندارد. یک موقعی رها کردن تکوینی است. آن طلاقی که طرف رجوع هم نمی کند بعد از این که رجوع نمی کند حالا دیگر زن را دارد رها می کند یعنی نمی تواند دیگر رجوع کند یعنی حتی آن جا هم به یک معنا در آن عدم جواز بازگشت خوابیده است ولی

ان رها کردنش مرادم هست. آن رها کردنش گاهی اوقات به انشاء یک شیء است که آن صیغه طلاق جاری کردن گاهی اوقات رها کردنش رها کردنی است که رها کردن تشریعی نیست و رها کردن تکوینی است. این حالا اجمال این آیات در مورد این آیات یک مقداری کلمات مفسرین و این ها را هم ببینیم که اینها تسریح را به چه معنایی کرده اند و اینها. این را هم بعدا در موردشان صحبت می کنیم. حالا من بیشتر می خواهم طرح بحث کنم چون من این بحث ها را ندیدم کلمات آقایان در ذیل کلمه تسریح و اینها آن چیزی که اجمالا به ذهن من رسیده است را عرض می کنم اگر نکات تکمیلی باشد بعدا در مورد سایر روایات را و کلمات مفسرین را دیدم اگر نکته قابل توجهی بود بعدا عرض می کنم. اما روایاتی که در ذیل این مطلب هست حالا من یکی دو تا روایتش را بخوانم بقیه روایاتش باشد بعد از شنبه آینده انشاء الله که بحث را شنبه می خواهم. 40342 تفسیر عیّاشی

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عن أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قال الْمَرْأَةُ الَّتِي لَا تَحِلُّ لِزَوْجِهَا حَتّٰى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ الَّتِي تُطَلَّقُ ثُمَّ تُرَاجَعُ ثُمَّ تُطَلَّقُ ثُمَّ تُرَاجَعُ ثُمَّ تُطَلَّقُ الثَّالِثَةَ فَهِيَ الَّتِي لَا تَحِلُّ له حَتّٰى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ

حالا آن بحث هایی که آیا در عده رجوع شود بعد از عده رجوع شود آن بحث های در صدر روایت را کار ندارم یک بحث هایی هست در مورد این که طلاق سوم به چه نحو انجام می گیرد. آنها حالا بماند. ولی ان الله عز و جل یقول الطلاق مرّتان فامساک بمعروف أو تسریح باحسان. و التسریح هو التطلیقه الثالثه. این روایتی هست که عن ابی عبد الله هست. تفسیر عیاشی عن ابی بصیر عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الله یقول الطلاق مرتان فامساکٌ بمعروفٍ أو تسریح باحسان قال التسریح بالاحسان التطلیقه الثالثه. من حدس می زنم که اینجا یک خلطی در کلام شیخ طوسی در تبیان رخ داده باشد و اشاره به همین روایت باشد که هم از امام باقر هم از امام صادق وارد شده است ابی بصیر از هر دو هو المروی عن ابی جعفر عن ابی عبد الله مراد همین روایت ب اشد تفسیر عیاشی هم یکی از تفسیرهایی بوده است که خب خیلی مورد مصدر بسیاری از مفسرین ما در آن دوره بوده است. در تفسیر عیاشی یک روایت دیگر هم هست

عن سماعه بن مهران قال سألته عن المراه التی لا تحل لزوجها حتی تنکح زوجا غیره قال هی التی تطلّق ثم تراجع ثم تطلق ثم تراجع ثم تطلق الثالثه فهی التی لا تحل لزوجها حتی تنکح زوجا غیره و تذوق عسیلته و یذوق عسیلتها و قول الله الطلاق مرتان فامساک بمعروف أو تسریح باحسان التسریح بالاحسان التطلیقه الثالثه. عبارت دیگر روایت 40354 هست. روایت محمد بن اسماعیل بن اسحاق الطالقانی قال حدثنا احمد بن محمد بن سعید الحمدانی عن علی بن حسن بن علی بن فضال عن أبیه قال سألت الرضا علیه السلام در مورد این یک بحثی دارد یک عبارتی نجاشی در ذیل ترجمه علی بن حسن بن فضال دارد این را بحثش را بعد می کنیم. قال سألت الرضا علیه السلام عن علت التی من عجلها لا تحل المطلقه للعده لزوجها حتی تنکح زوجا غیره فقال ان الله عز و جل انما اذن فی الطلاق مرتین فقال عز و جل الطلاق مرّتان و امساکٌ بمعروفٍ أو تسریح باحسان. یعنی فی التطلیقه الثالثه. حالا این روایت را ملاحظه فرمایید این روایت یک مقداری توضیحاتی دارد یک مقداری شاید در معنای الطلاق مرّتان این روایت شاید مفید باشد که الطلاق مرّتان مراد چه هست. در مورد این انشاء الله شنبه بحث را دنبال می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد